

تقی زاده - عباس اقبال

در سال هائی که مجله کاوه در برلین منتشر می‌شد . مرحوم استاد عباس اقبال آشتیانی (در آغاز مراتب تحقیق و نویسندگی) نامه‌ای در انتقاد مندرجات کاوه به مرحوم تقی زاده نوشته (۱۳۳۸ هجری قمری) و تقی زاده بآن انتقادات پاسخ گفته است . این انتقاد و جواب انتقاد که در مجله کاوه بچاپ نرسیده ، اخیراً در ضمن اوراق مرحوم تقی زاده ، سرکار عطیه خانم تقی زاده به وسیله آقای ایرج افشار به مجله یغما لطف فرموده است .

انتقادات مرحوم اقبال در چند قسمت از مندرجات کاوه است از جمله درباره دقتی و ممدوحین وی که چون مفصل است و جوابش هم مفصل ، و در فردوسی نامه مرحوم تقی زاده چاپ انجمن آثار ملی این موضوع دقیقاً تشریح و توضیح شده ، از چاپ آن چشم می‌پوشد ، اما چاپ موارد دیگر مفید و ممتنم می‌نماید . خداوند تعالی آن هردو مرد بزرگ را که به ادب و فرهنگ ایران خدماتی ارزنده فرموده‌اند در صف اولیا و برگزیدگان جای دهد .

مجله یغما

ذی قعدة ۱۳۳۸

انتقاد بعضی از مندرجات کاوه

آقای مدیر محترم جریده فریده کاوه دامت افاضاته :

جریده شما بواسطه حسن اسلوب و دقت در مسائل تاریخی و ادبی در اینجا بیش از همه مقام بلندی حاصل کرده و مطبوع طباع افتاده است چنانکه از مندرجات آن درک می‌شود منظور نگارندگان معظم این جریده آنست که آداب و تمدن و معلومات مغرب زمینیان را در ایران انتشار دهند و اساس آداب شرقی را که از چندین قرن پیش بارت رسیده متزلزل نمایند بعبارة اخیری چنانکه خود در مقاله اول شماره نخستین همین سال متذکر گردیده‌اند: « ایران را روحاً و جسماً فرنگی مآب ، سازند .

مقالاتی که در جریده شما نشر می‌شود نیز نماینده همین حس است ، مخصوصاً تطبیقی که بین آراء دانشمندان مغرب و مشرق می‌فرمایند این امر را واضحت می‌کند .

اگرچه ما با فرنگی مآب کردن ایران روحاً و جسماً همراه نیستیم و خیال می‌کنیم اگر این امر صورت وقوع نماید دیگر ایران را ایران نمی‌توان گفت بلکه باید او را بدل فرنگ نامید لیکن عجاله چون منظوری دیگر در نظر داریم از این موضوع می‌گذریم . مسئله تطبیق آراء محققین مشرق و مغرب با یکدیگر و انتقاد آنها واستخراج حقیقت از آن میان ، یکی از کارهای لازمی است که هیچکس نمیتواند آنرا منکر شود اما باید متذکر بود که این بحث و انتقاد زمانی نتیجه مطلوبه را میدهد و شاید حقیقت را در پیشگاه عموم

جلوه گرمی‌سازد که مبنی بر تحقیق عمیق و انصاف و مروت باشد یعنی محقق این بحث همان قواعدی را منظور نظر خود نماید که محققین امروز داشتن آنها را لازمه بحث و انتقاد صحیح حکمتی می‌شمارند.

قسمت « ترقی زبان فارسی » و « ادبیات خان و ننده » شمارا هر کس مطالعه می‌کند بر ذهن نقاد شما آفرین می‌خواند و می‌فهمد که فساد سبک انشاء امروز فارسی بجائی رسیده که فرسخها دور از پای تخت ایران هم اهل نظر متوجه آن می‌شوند. اغلب خوانندگان کاوه این مبحث را بدقت مطالعه می‌کنند و از خنده قهری که از این مطالعه حادث می‌شود تفریح می‌نمایند اما اگر قدری منصف باشیم تصدیق خواهیم کرد که بعضی از عبارات مقالات خود کاوه هم اتفاقاً در حکم همان « ادبیات خان و ننده » و به همان اندازه غریب و مضحک به نظر می‌آید چنانکه این جمله :

« انسان در ملاحظه دورنمای ایران از این نقطه دور بی اختیار است در انتقادات بعضی نکات و خطور کردن بعضی تصورات در باره بعضی تکه‌های عجیب نظر زن اوضاع داخلی آن مملکت بخیالش قهری و طبیعی است و چون این خیالات بخاطر خطور می‌کند از اشاره بدانها خودداری نمیتواند. »
« روزنامه کاوه شماره ۴ - ۵ صفحه اول ستون ۱ »

این جمله طویل ترکی عجالة برای فارسی‌شناسان این دیار مفهوم نیست !
در « مناظره شب و روز » تعجب میکنم که نگارنده محترم آن مقاله چگونه تحقیقات علمای امروز اروپا را که نتیجه دو قرن مطالعات گروه بی‌شمار علمای مغرب است با تحقیقات دانشمندان شرقی که چندین قرن پیش از این یعنی در ظلمت قرون وسطی میزیسته‌اند تطبیق می‌فرمایند .

گویا فراموش کرده‌اند که همان فرنگیها که ایشان در دامان افکار آنها تربیت می‌یابند در انتقاد هر گفته یا نوشته، توجه به محیط و دوره زندگی گوینده یا نویسنده آنها قدم اول طی این مرحله میدانند - اگر شما زمان و مکان حیات نویسنده را در نظر نداشته باشید غیر از آنکه نمی‌توانید ارزش حقیقی نوشته او را معین کنید تحقیقات شما هم ارزش چندانی نخواهد داشت !

مقایسه ایشان درست بدان می‌ماند که کسی بخواهد منجوق های آشوریان قدیم را با توپهای ۴۲ سانتیمتری آلمان مقایسه کند و از آن مقایسه برتری ۴۲ سانتیمتری ها را نتیجه بگیرد .

خوب است افکار نویسندگان قرون وسطای اروپا را که هم عصر با مسلمین بوده اند با معلومات همان عصر دانشمندان اسلام مقایسه فرمایند و آنوقت شب را از روز تمیز دهند. امروز منبع عمده اطلاعات ما راجع بقرون وسطی و احوال متمدنین آن عصر، آثار و نوشتجات مسلمین است چنانکه خود انصاف خواهند داد اگر امروز این منابع نبود تحقیق بسیاری از مسائل مشکل بل غیر ممکن می‌گردید .

چون دوره قرون وسطی با دوره کنونی از جهات عدیده فرق داشته و مناسبات آن هم بوضع دیگر بوده آثار و نوشتجات دانشمندان آن عصر مخلوطی است از غث و سمین و صحیح و سقیم - انتقاد صحیح یا انتقاد فلسفی اکنون غث را از سمین جدا می‌نماید و صحیح را از سقیم مفروز می‌سازد .

حالیه کیست که هردوتوس (۱) پدر تاریخ را به مناسبت افسانه‌ها و روایات مضحك بی‌پاییکه نه کتاب او سراسر از آنها مملو است تمسخر کند و نام او را بزشتی بر زبان راند. منصفین این عصر اشتباهات هردوتوس را به مناسبات و مقتضیات عصر آن مورخ استاد می‌بخشند و در جنب استفاده‌هایی که از او می‌نمایند به آنها وقع و عظمی نمی‌نهند ، لیکن آنها را با تحقیق صحیح برجسته میکنند تا همه عکس صحیح نبودن آنها را بفهمد و فریفته نشود. زکریا بن محمد بن محمود قزوینی از کسانی است که ایشان و هر کس که بخوهد مسائل تمدنی قرون وسطی قسمت متمدن عالم یعنی «عالم اسلامی» را تحقیق نماید از تألیفات نفیسه او استفاده‌های کلی خواهد نمود .

مؤلفات این استاد نیز مانند نوشته‌های محققین دیگر قسمت‌های سست بلکه بی‌پای هم دارد - انصاف نیست شخص محققى مثل نویسنده جریده شما دانشمند دقیقی را که فرنگیها او را بواسطه عظمت مقام و وسعت اطلاع بلیناس مشرق (۲) لقب داده‌اند در انتظار بهمین حیثیات معرفی کند .

امروز مردم بیخبر ایران بیش از ایشان در حق دانشمندان گذشته و افتخارات حقیقی خود بی‌عقیده‌اند - تمام مساعی ما اکنون متوجه این امر است که بذر حق شناسائی و تذکرایام درخشان گذشته و نمایندگان جلجل‌القدر آن اعصار را در دماغهای پریشان این مردم بکار بریم تا شاید در موقع حاصلی از آن برداشته شود ، البته در قطع این مرحله ما هم به قدر قوه خود جهات فاسده مطالب را معرفی مینمائیم و معایب و نواقص گذشتگانرا روشن می‌کنیم لیکن شما از مراکز تمدن برای این مردم بی‌اعتقاد آن تحفه‌هایی که مطابق توقع باشد ارسال نمی‌دارید بلکه بواسطه نشر این افکار قدری هم بر بی‌خبری و تزلزل ایشان می‌افزائید - خوب است نویسنده، اول مقام بلند این اشخاص را به ایرانیانی که احتیاج کامل به شناختن آنها دارند معرفی کنند سپس با عبارات زهرآلود «امام فاضل» و «علامه محقق» و غیره ایشان را استهزا نمایند .

گویا همان حسی که قائد افکار شما در مقالات دیگر بوده در مقاله «فقه اللغه» هم آشکار است - انکار نمی‌کنم که جزء عمده بلکه تمام تحقیقاتی که در باب زبان و ادبیات عموم ملل مشرق تاکنون بعمل آمده از جانب استادان محقق مغرب بوده بملاوه اصرارهم ندارم که بگویم در تحقیق وجه تسمیه و مناسبات لغات محققین مشرق اشتباه نکرده‌اند بلکه متذکر می‌شوم که اهالی مشرق چنانکه امروز هم مشهود است اصراری دارند که بخيال برای لغات و اسامی مناسبات بتراشند لیکن باید پرسید آیا همان استادان محقق مغرب زمین با تمام وسایل و مبالغی که یکی از آنها هم برای مسلمین قرون وسطی فراهم نبوده دچار غلط و

۱- Hérodoteus - ۲- Plaine de l' Orient - بلیناس قدیم یا بلیناس طبیعی از
اجله علمای روم است .

اشتباه نشده اند؟ - البته کسی نمی‌تواند این مطلب را انکار کند، حال بینیم آن دانشمندان در اشتباهات خود مدورترند یا این محققین؟ یقیناً آنان .

لغاتی که شما آنها را نماینده تحقیقات دقیق محققین مغرب قرار داده اید اتفاقاً اکثر لغاتی هستند که این تحقیقات درست مشکلات آنها را حل نمی‌نماید، زیرا در بیان این تحقیقات شما و آن استادان را اشتباهاتی دست داده، چون منظور بیان حقیقت است و نگارنده نیز به وسعت اخلاقی محررین کاره اعتماد دارد آنها را متذکر میشود از این قرار :

۱ - زندیق - آنچه بون (۱) راجع بزندق و اشتقاق آن از صدیق می‌گوید احتمال است نه حکم قطعی - حال به بینیم استاد بون این احتمال را از کجا داده .

منابع شرقی همه زندیق را مغرب « زندیک » فارسی می‌دانند علاوه عالم کبیر ایران ابوریحان احمد بن محمد بیرونی در کتاب آثار الباقیه خود هر یک از افراد طبقه عالیة مذهب مانی را « صدیق » می‌نامد - بون چون از احوال دو لفظ زندیک و صدیق مطلع شده بقیاس تبدیل شیت عبری به شنید و شبه فارسی و سدهنت به سدهند ، زندیک را هم احتمال می‌دهد که تحریف صدیق باشد و برای آنکه این احتمال بحقیقت نزدیک تر شود یک اصل آرامی (یعنی صدیق) هم برای آن کلمه فرض کرده (۲). اگر بون از گفته بیرونی خبر نداشت و نمی‌دانست که مسلمین هر یک از افراد طبقه عالیة مذهب مانی را صدیق می‌گویند هرگز نمی‌توانست این احتمال را بدهد - نویسنده این مبحث در بیان همان حدس و احتمال بون چند اشتباه کرده :

اولا احتمال بون را بصورت حکم قطعی بیان نموده .

ثانیاً در کلمه صدیق گوید: «حرف دال اول در دال مشدد قلب بنون گشته» این امر اشتباه است ، بنی اسرائیل عموماً حروف مشدد را طوری تلفظ می‌نمایند که از تلفظ آن بجای آنکه صوت یک حرف مشدد شنیده شود ابتدا صوت حرف نون و بعد صوت آن حرف مسموع میگردد چنانکه شنید فارسی عیناً همان صورت صحیح تلفظ شیت است (عبریان ثاء مثلاً را نیز خیلی نزدیک بذال معجم تلفظ می‌نمایند)

ثالثاً سدهنت یا سدهانت (۳) که شما آنرا سدهانیا ضبط کرده اید اسم کتاب زیج هنری نیست بلکه اسم یکی از طرق محاسبات و مذاهب نجومی ایشان بوده (۴)

۲ - تاجیک - تحقیقات مارکوارت (۵) چندان قطعی و قابل قبول نیست زیرا اولاً لفظ تاجیک اسم عمومی ایرانیها نیست و سابقاً هم باین عنوان استعمال نمیشده فقط امروز در ترکستان ایرانیهای آن مملکت را تاجیک می‌گویند . ثانیاً استعمال الفاظ تاجیک و تاجک و تازیک و تازک که هم‌ازیگ اصلند درالسنه شرقی خیلی قدیمی است و مفهوم آنها نیز واضح نیست . بعضی از آن اولاد عرب را که درعجم تولد و تربیت یافته باشند اراده می‌نمایند و بعضی خودعرب و بعضی عنصرعرب را ، چیزی که معلوم است این که تازیک را ایرانیان قدیم بمعنی زبان عربی و

E. Brown, ahiter. hist. of Persia I, 160 - ۲

Bevan - ۱

۳ - رجوع کنید بمواضع مختلفه آثار الباقیه و تاریخ التندن

Siddhanta - ۳

الاسلامی جرجی زیدان ۱۳۴ ج ۳ و طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه ۴۵ ج ۲ قاهره .

Marquart - ۵

قوم عرب استعمال میکردند و لفظ تازی که هنوز هم معمول است مخفف آن می باشد، اما اینکه بچه مناسبت و در چه موقع این لفظ در ترکستان بایرانیان داده شده معلوم نیست به همین جهت شاید بتوان بیانات علامه مارکوارت را قبول کرد مگر آنکه بگوئیم اصلاً این تاجیکی که امروز مستعمل و نام ایرانیان ترکستان است با تاجیک معمول قدها فرق داشته. آنچه به نظر حقیر می آید این است که این کلمه به معنای اجنبی مطلق بوده که ایرانیها آن را به عرب اطلاق کرده و ترکها به ایرانی ها .

۳- **هاماوران** - این لفظ را همه محققین قدیم بمعنای یمن دانسته برای بیان همین مفهوم استعمال نموده اند بعلاوه مسئله تطبیق روایات مورخین عرب و شاهنامه در خصوص رفتن کیکوس به یمن و جنگ او با پادشاه آن سرزمین با یکدیگر چندان مورد ندارد زیرا این روایات هر دو از يك منبع تراوش کرده و مورخین عرب هم آنها را از کتب اخبار فرس که شاهنامه هم منظوم همان اخبار است اخذ و اقتباس نموده اند (۱) و این دو قول يك روایت است که دو گوینده آنرا بیان کرده. با آنکه دارمستتر (۲) از محققین بزرگ و دانشمندان عالی مرتبه است در اینجا انصاف باید داد که تحقیقی نکرده مگر آنکه هاماوران را از حمیر مشتق دانسته و الف و نون آخر آنرا هم از قیاس الف و نون خاوران گرفته است .

باید متذکر باشید که حمیر هیچوقت اسم قدیم ولایت یمن نبوده بلکه اسم یکی از قبایل اعراب قحطانیه یمن است که در فاصله بین ۱۱۵ قبل از میلاد و ۵۲۵ میلادی در سرزمین یمن سلطنت می کرده اند و پای تخت ایشان هم شهر ظفار و زبانشان نیز حمیری بوده است، فقط موضعی از یمن را که در مغرب صنعا قرار داشته بمناسبت نزول حمیریون بدانجا حمیر می خواندند و آن چندان اهمیت نداشته که ایرانیان یمن را بدان منسوب نمایند و از حمیران ساختگی یمن را اراده کنند .

(ان) خاوران (ان) نسبت است و همین (ان) است که در کلمات (بابکان) و (فیروزان) و (هرمان) و غیره نسبت ابوت را میرساند ، در لفظ حمیران اولاً خیلی بعید است که ایرانیهای قبل از اسلام (ان) نسبت فارسی را به آخر کلمه عربی ملحق کرده باشند زیرا هاماوران یقیناً از لغات قبل از اسلام است، ثانیاً اگر حمیر را به معنای یمن و نام قدیم آن ولایت بگیریم باید حمیران را یمن منسوب به یمن ترجمه نمائیم. در بلاد عموماً نسبت باشخاص یا جهات یا مناسبات تاریخی و این قبیل امور داده می شود .

۴- **جاثلیق** - محققین اسلامی نیز می دانستند که این کلمه معرب کاتالیکوس است مثلاً در آثار الباقیه بیرونی مندرج است که « قاثولیکا و هو الجاثلیق » و در آن کتاب غیر از این لفظ بسیاری از اسامی مراتب روحانی و سیاسی عیسویان رومی هست که اصل و معرب آنها قید شده مثل بطریق (باطریارخا) (۳) و اسقف (بسقوفا) (۴) و غیره .

۵- **منجنیک** - از عربی بفارسی نیامده بلکه برخلاف از فارسی به عربی نقل شده

۱- رجوع کنید به مروج الذهب مسعودی ۱۰۹ ج ۱ طبع قاهره ۲- J. Darmesteter
۳- Patriarcha ۴- Episcopa - فارسی این کلمه سکوبا است .

چه مسلمین این لفظ را با آلتی که این نام را داشته از ایرانیها گرفته اند و کسی که آنرا به عرب آموخت سلمان فارسی مشهور است که در حصار طایف ایشان را به ساختن آن آلت به وضع ایرانیها آشنا نمود چنانکه حفر خندق را نیز بوضع ایرانی او بان قوم آموخت، حتی مشهور است اساس آن آلت را نیز خود ساخت - ممکن است ایرانیها پیش از استیلای عرب این لفظ را از یونانیها یا رومیان اخذ و میخوابیکوس را منجیق کرده باشند و همین حال وجود دارد از برای نرجس که معرب نرگس است - نه معرب نر خسوس - احتمال دارد که نرگس فارسی از نر خسوس یونانی اشتقاق یافته باشد یا بعکس و یا هر دو از یک اصل مشتقند . چون منظور اصلی بنده گفتگو در باب مقاله دقیقتی شاعر است عجاله این باب را ختم می نمایم و بان موضوع می پردازم ... (۱)

۱ - انتقاد و جواب انتقاد، در موضوع دقیقتی عجاله چاپ نمی شود مگر بعد از تأمل و مطالعه که شاید متضمن نکاتی تازه هم باشد که در کتابها ثبت نشده باشد. جواب مرحوم تقی زاده در شماره بعد است و چنانکه خوانندگان توجه دارند این نامه را کنایات و تمریضاتی نیز هست.

ترجمه احمد راد

نکته ها

ملت پرستی بیماری ای کودکانه است ، این بیماری سرخچه بشریت
اینستن است .

نقاش کسی است که نقاشی می کند ، آنچه را که بفروش می رسد .
هنرمند کسی است که می فروشد آنچه را نقاشی می کند .
پیکاسو

وقتی بیک گفتار سیاسی گوش می دهی ، درست چنان پندار که در
شکارگاه هستی ، مراقب باش که باد از کدام سمت می وزد . ه . آ .

برای آدم شدن ، نه ماه کافی نیست بل که شصت سال لازم است .
اندره مالیرو